

انقلاب نمرد؛ زنده است انقلاب!

محمدعلی اصفهانی

www.ghoghnoos.org

یکی از نشانه های انقلاب، پیروز نشدن است. هیچ انقلابی نباید پیروز شود. انقلاب پیروز شده، انقلاب نیست. پیروزی انقلاب، یعنی شکست انقلاب. و اصلاً یعنی نبود انقلاب. انقلاب، تنها در دل مجموعه پی پیوسته در حرکت معنا می شود. نقطه پی به نام پیروزی وجود ندارد که باید به آن رسید و بعد، خود را روی آن استوار کرد؛ و یا حرکت را از آن ادامه داد. نه نقطه پی. نه خطی. و نه سطحی.

نقطه، یک فرض هندسی است و اصلاً وجود ندارد. خط، مجموعه پی از نقطه هاست. و سطح، مجموعه پی از نقطه ها و خط ها. مجموعه هایی از هیچ!

حجم چرا. حجم، وجود دارد. اما مجموعه پی از نقاط و خطوط و سطوح، آن را محدود نمی کند. یعنی:

آنچه وجود دارد، حجم است؛ نه حجم ها. «حجم ها» فقط وقتی می تواند معنا داشته باشد که «حجم» را مجموعه پی از نقاط و خطوط و سطوح، بتواند در جایی، از جایی جدا کند.

هر چیز، در هیأت مادی خود، مقداری از حجم را در خود دارد؛ و در بقیه ی حجم، غوطه ور است. در هیأت مادی خود فقط. در هیأت نازلش. و گرنه، هیأت غیر مادی آن، بیرون حجم است. البته اگر «هیأت» برای این دو می - که در وقع، دو می نیست و اولی است - کلمه ی مناسبی باشد.

جهان، مجموعه پی است از ایده و ماده. و ماده، مصداق حالتی است که ایده، در ابعاد، تعیین می یابد.

ماده، مقداری از ایده است که در ابعاد، تعیین یافته است.

و آنچه تعین یافته است - و تازه آن هم به ناچار در ابعاد - در برابر آنچه تعین نیافته است، طبعاً جایش در صورت کسری است بر پایه ی بی نهایت.

انقلاب، در دل همه ی ذره هاست. در این همه غوغا و غلغله ی ناپیدا.
و می خواهد آن ها را بشکافد و بیرون بیاورد.
و این کار را هم می کند. اما به نسبت:

در عالم جمادات، هر ذره یی، به تنهایی، از مجموعه یی در حال انقلاب تشکیل شده است؛ ولی در شرایط عادی، نیروی حفظ وضع موجود، در آن بیشتر از توان انقلاب است.

در عالم نباتات، و در عالم حیوانات هم، ذره ها، به تنهایی، همین حالت را دارند. اما در ترکیب با نیروی حیات، با قوانین تازه یی سر و کار پیدا کرده اند. و با مفهوم دیگری از «وضع موجود».

در آن ها، حیات - که از جوهر انقلاب است - وضع موجود را به نفع یک وضع موجود دیگر تغییر می دهد:

رشد، تکامل، مبارزه با محیط، انطباق، دفاع، و...

در انسان اما، قضیه به این سادگی نیست.

انسان، از نخستین سنگ بنای خود، با انقلاب آغاز می شود. با تن ندادن به وضع موجود. ولی نه به واسطه ی آنچه میان او و نبات و حیوان، مشترک است. بلکه با به کار گرفتن آنچه میان او و نبات و حیوان، مشترک است به واسطه ی آنچه میان او و نبات و حیوان، مشترک نیست:
ایده.

آنچه هنوز تعین نیافته است و باید تعین بیابد. و او می تواند بر آن به عنوان یک امکان، واقف باشد؛ ولی حیوان نمی تواند.

اینچنین است که مسیر انقلاب، با مسیر آزادی - که خود چیزی نیست به جز تعین یافتن ایده (در شکل ابتدایی خود) و تعین بخشیدن تدریجی ایده ی تعین نیافته (در شکل غیر ابتدایی خود) - یکی می شود. و میان تعین یافتن، با تعین بخشیدن فرق است. به اندازه ی فرق محاط بودن با محیط بودن شاید.

و نیز، انقلاب، اینچنین است که در مفهوم استقلال، معنا می یابد.

استقلال از هر آنچه بر سر راه حرکت، ایستایی است و یا ایستایی را در پی دارد.

آزادی و استقلال و انقلاب، نه لازم و ملزوم یکدیگر، و نه مترادف یکدیگر، بلکه سه جلوه ی یک مفهوم واحدند!

پیروزی، رسیدن است. و رسیدن، نشستن است.

انقلاب ایران، در پایان روز بیست و دوم بهمن ماه هزار و سیصد و پنجاه و هفت، از فضای در

حجم به فضای دیگر در حجم رسید؛ و فضا های تازه پی را پیش روی خود دید.

اینجا، یک عده ایستادند. و چون ایستادند، افتادند:

حرکت، مستقل از آن ها، آن ها را پرتاب کرد.

و از اینجا، یک عده به حرکت ادامه دادند. و چون حرکتشان «از» اینجا بود - و نه «در» اینجا - زیر

پایشان خالی شد:

حرکت بر روی سطح، حرکت بر روی مجموعه پی از نقطه ها و خط هاست. حرکت بر روی فرض

است. توهم است. توهم حرکت است؛ نه حرکت.

طبیعی است که انقلاب، برای این هردو، تمام شده باشد.

آن که انقلاب، برای او تمام نشده است و تمام نخواهد شد، آنی است که همچون خود انقلاب،

در حجم، حرکت می کند.

اما حرکت در حجم، خود - به ناگزیر - زندگی در میان ابعاد است.

و آنچه می تواند بقای آن را تضمین کند، باید رهای از ابعاد، یعنی در بیرون حجم باشد.

در آنچه به غلط، جهان غیر واقعی نامیده می شود. و واقعیت جهان، همان است:

ایده!

بهمن ماه هشتاد و دو